

## حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله

سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ وَ رَحْمَةٌ لِلْعَالَمِينَ، الْمُتِمِّكُنُ فِي مَقَامِ أَوْ أَدْنَى، الْمُقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ حَتَّى تَدَلِّي، خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ، حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله. نام مبارکش محمد و پدرش عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مُرَّة بن کعب بن لُؤی بن غالب بن فِهر بن مالک بن نَضْر بن نَزَار بن مَعَدَّ بن عَدنان. سلسله نسب عدنان به چند واسطه به حضرت اسماعیل بن ابراهیم علیه السلام می‌رسد. مادر والاگهرش آمنه خاتون بنت وهب بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرَّة است. کنیت مبارکش ابوالقاسم، مولد ذات مقدسش مکه مکرمه است.

حضرتش در روز جمعه ۱۷ ربیع الاول مطابق ۲۸ نisan ماه و بیستم شباط رومی و ۱۷ دی ماه فرسی، ۵۵ روز بعد از وقوعه فیل در سال ۵۷۱ میلادی از مادر متولد گردید. پدر بزرگوارش جناب عبدالله دو ماه قبل از تولد آن حضرت رحلت کرده بود. حضرتش یک هفته از پستان مادر شیر خورد، سپس به عِلَّت شیر مادرش، ثوبیه کنیز ابولهب که به مؤذگانی تولد آن حضرت آزاد شده بود حضرتش را سه ماه شیر داد. آنگاه به رسم بزرگان عرب که دایه از اعراب بادیه برای اطفال خود می‌گرفتند تا هوای آزاد بادیه اطفال را شجاع و فصیح بار آورد حضرتش را نیز به حلیمه بنت عبدالله بن الحارث السعدیه سپردند. با اینکه حلیمه قبل از گرفتن رسول شیر به قدر کفاف طفل خود در پستان نداشت و یک پستان او هم خشک بود، به محض رسیدن آن حضرت به کنارش هردو پستان وی مملو از شیر شد. پس از دو سال که مدت ارضاع تمام شد حلیمه حضرتش را برای دیدار مادر و اقوام به مکه آورد ولی به واسطه کثرت علاقه‌ای که به آن حضرت داشت با الحاح از جدش جناب عبدالمطلب و مادرش اجازه گرفته حضرتش را مجدداً همراه خود به صحرا برگردانده و دو یا سه سال دیگر نزد خود نگاه داشت. پس وی را که این وقت پنج ساله بود به مکه آورده تسلیم مادر و جدش کرد. حضرتش به سن شش سالگی رسید که مادرش حین مراجعت از دیدار اقوامش از مدینه در منزل ابوا رحلت نمود. آنگاه وی در تحت حضانت ام ایمن و کفالت و سرپرستی جدش عبدالمطلب قرار گرفت.

پس از دو سال که حضرتش هشت ساله شد جدش نیز رحلت نمود و حضرتش را به جناب ابوطالب سپرد و درباره وی توصیه فراوان نمود. جناب ابوطالب چه قبل از بعثت وی به نبوت و چه بعد از آن دقیقه‌ای از حفاظت و حمایت آن حضرت خودداری نکرد و در همه مراتب بر اولاد خویش ترجیحش می‌داد، و چون ۱۲ ساله شد وی را با خود به تجارت شام برد و برحسب اشاره و توصیه بحیرا راهب که علامات نبوت را که در چهره مقدسش دید و ابوطالب را از کید یهودان نسبت به آن حضرت برحذر داشت به زودی به مکه اش بازگردانید، آنگاه حضرتش در سن ۲۵ سالگی برای خدیجه بنت خُوَیَلِد به تجارت شام رفته سالمأ و غانماً بازگشت و پس از بازگشت از شام برحسب اظهار علاقه و تمایل خدیجه به ازدواج با وی، خدیجه را به حباله نکاح درآورد.

چون سن مبارکش به ۳۵ رسید در حین تعمیر کعبه به وسیله قریش در اختلاف و مشاجره‌ای که بین آنان برای حمل و نصب حجرالاسود پیش آمده بود حکمیت فرموده دستور داد که حجرالاسود را در پارچه‌ای گذاشته و اطراف آن را همگی گرفته دسته جمعی به پای دیوار خانه بردند؛ آنگاه حضرتش دست پیش برده سنگ را برگرفت و به رکن عراقی نصب فرمود. کم کم تمایلی به انزواء در حضرتش پیدا شد و سالی یک ماه در غار حرا به خلوت می‌پرداخت و از غذائی که خانواده اش برایش می‌بردند به کمتر چیزی قناعت می‌فرمود، تا اینکه موقع بعثت نزدیک و آثار آن بروی ظاهر می‌شد، مدتی بود که درخلوات صدای فرشته‌ای را بدون رؤیت می‌شنید و از او چیزها می‌آموخت تا اینکه عمر مبارکش بالغ بر چهل شد و شب ۲۷ رجب که پیشوائی ماسوی را به او دادند رسید. و در آن شب جبرئیل بر حضرتش نازل و خود را به صورتی که در سیر و اخبار مذکور است بروی ظاهر کرد و فرمان الهی را به مضمون میمنت مشحون *إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ* <sup>۱۱۱</sup>، به حضرتش ابلاغ کرد و این وقت سال ۶۱۱ میلادی بود و از آن به بعد نزول آیات قرآن به تدریج شروع شد.

حضرتش تا سه سال محرمانه و در خفا مردم را به اسلام دعوت می‌فرمود و به تدریج مردم مکه متوجه دعوت وی شده در گوشه و کنار افرادی به حضرتش ایمان آورده و مسلمانانی چند پیدا شدند و خبر بعثت و دعوت وی در میان قریش انتشار یافت. تا سال سوم بعثت رسید و طبق فرمان *فَاُصْدِعْ بِمَا تَوَمَّرْ وَأَعْرَضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ* <sup>۱۱۲</sup> حضرتش دعوت الهی را آشکار کرد و بتان را مورد طعن و لعن قرارداد، از این رو اذیت و آزار مشرکین نسبت به آن حضرت و پیروانش شروع و به تدریج شدت می‌گرفت تا اینکه در سال پنجم از بعثت شدت آزار کفار قریش سبب شد که آن حضرت بعضی از مسلمانان را که فاقد عشیره بوده و قدرت رفع اذیت کفار را از خود نداشتند اجازه هجرت بخشید.

عده این اولین مهاجرین اسلام در حدود ۱۵ نفر زن و مرد بود که پس از سه ماه توقف در حبشه مراجعت کردند. دو سال بعد یعنی سال هفتم بعثت بزرگان مکه و رؤسای قریش مباحثت و مناکحت و معاشرت، حتی مکالمه با آن حضرت و پیروانش را تحریم کردند و معاهده‌ای در این باب نوشته در کعبه آویختند و به جدّ تمام در پی آزار و نابودی وی و مسلمانان برآمدند، از این رو مجدداً عده‌ای بالغ بر ۸۳ مرد و ۱۲ زن از مسلمانان به حبشه هجرت نمودند و جناب ابوطالب حضرتش را با بقیه مسلمانان به منظور حفظ جان در درّه کوهی موسوم به «شعب ابوطالب» جای داد و آنها نزدیک به سه سال به ناراحتی و سختی از هر جهت در آنجا به سربردند، تا اینکه عده‌ای از قریش که متمایل به جانب بنی هاشم بودند از عناد و لجاج با آن حضرت خسته شده و آن معاهده شوم را که موربانه نیز خورده بود پس از اظهار تنفر و انزجار از آن باطل کردند و حضرت رسول با همراهان به خانه‌های خود در مکه معاودت فرمود، و در نیمه آن سال که دهم بعثت بود جناب ابوطالب که متجاوز از ۷۰ سال داشت رحلت فرمود و حامی و پشتیبان بزرگ صوری حضرت رسول از میان رفت و پس از ۳۵ روز از این قضیه همسر گرامی و زوجه فداکارش خدیجه نیز در سن ۶۵ سالگی وفات یافت و نیز مصیبتی بر مصیبتش افزود و خاطر مبارکش از این دو حادثه قرین حزن و الم گردید لذا آن سال را «عام الحزن» نام نهاد.

پس از فوت جناب ابوطالب برادر وی عباس بن عبدالمطلب قائد قوم و امیر مکه شد ولی چون مردی بود حلیم و سطوت و هیبت لازم را نداشت کفار قریش مجدداً با شدت و خشونت به اذیت و آزار حضرت رسول و مسلمانان پرداختند، چنانکه حضرتش اجباراً به طرف طایف متواری شد و یک ماه در طایف بسر برد و چون در آنجا کسی هدایت نیافت و یاری کننده و حامی پیدا نشد راه مراجعت به مکه را پیش گرفت. معاندین از قصد مراجعتش مطلع و عزم کردند که مانع ورودش به مکه شوند ولی یکنفر مطعم بن عدی نام با این امر مخالفت کرد و حضرتش را در امان خود گرفته به مکه آورد و در منزل خویش جاییش داده، خود و فرزندانش به محافظت از آن حضرت قیام نمودند، تا اینکه در سال یازدهم بعثت ۶ نفر از مردم مدینه که برای انجام مراسم حج معمول آن زمان به مکه آمدند مخفیانه با آن حضرت ملاقات و به وی ایمان آوردند و پس از مراجعت به مدینه موضوع بعثت وی را در مدینه انتشار داده مردم را دعوت و تشویق به اسلام کردند.

در سال دوازدهم بعثت قضیه معراج حضرتش اتفاق افتاد و مصداق *سُبْحَانَ اللَّهِ* / *سُورَى الْقَصَصِ* وقوع گرفت. و در سال سیزدهم، هفتاد مرد و سه زن از مردم مدینه از قبیله خزرج که به قصد حج مرسومیشان به مکه آمده بودند محرمانه در لیلۃ العقبۃ حضورش شرفیاب و ایمان آوردند و به نثار جان و مال در راهش بیعت نمودند. هنگام مراجعت آنها حضرت رسول از میانشان دوازده نفر نقیب تعیین فرمود و مصعب بن زبیر را برای تلقین اسلام و تعلیم قرآن و آداب دیانت با آنها روانه مدینه فرمود که عده کثیری از اهالی مدینه مسلمان شدند. چون کفار قریش از قضایای مدینه مطلع شدند مصمم بر قتل و افنای آن حضرت گردیدند و حضرتش طبق امر الهی تصمیم به هجرت به مدینه گرفت و مقدمه اکثر اصحاب را به تدریج به مدینه فرستاد.

پس خود آن حضرت در شب غره ربیع الاول سال سیزدهم بعثت، شبی که کفار قریش تصمیم گرفته بودند دسته جمعی به خوابگاهش حمله برده به قتلش برسانند، علی (ع) را احضار نموده و اماناتی که از مردم داشت به علی (ع) تسلیم نمود که به صاحبانش برساند و سفارشهای لازم برای حرکت دادن خانواده اش به مدینه فرمود. آنگاه به علی (ع) فرمود که برای اغفال مشرکین شب در رختخواب به جای وی بخوابد و خود با ابوبکر شبانه حرکت فرمود و پس از سه شب توقف در غار ثور سحرگاه سوم راه مدینه را در پیش گرفت و روز شنبه دوازدهم ربیع الاول به قریه قبا چهار میلی مدینه وارد شد و در منزل شخصی به نام کلثوم بن هدم منزل کرد و به تقاضای مردم مسجد قبا را بنا فرمود، و علی (ع) که طبق دستور سه روز پس از حضرتش از مکه حرکت کرده بود در قبا به وی پیوست و آن حضرت پس از ۱۴ روز توقف در قبا عزیمت به شهر مدینه فرموده و زمینی را که اکنون مرقد مطهرش می باشد و مطاف عالمیان است خریداری و خانه ای برای مسکن خود و مسجدی برای نماز بنا فرمود. و پس از گذشت پنج ماه از استقرار در مدینه روزی تمام اصحاب را از مهاجر و انصار در مجمعی گرد آورد و بین هر دو نفر از آنان عقد اخوت بست و آنان را در همه چیز برادر یکدیگر قرارداده مگر علی (ع) را که برای وی برادر تعیین نکرد. علی (ع) عرض کرد: یا رسول الله (ص) برای من برادری معین نفرمودی؟ فرمود: *أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ*؛ تو

برادر خودم می‌باشی. و این اولین دفعه بود که مزیت علی (ع) را بر دیگران علی رؤس الاشهاد بیان فرمود.

پس در سال دوم هجرت دختر خود فاطمه زهرا (ع) را به ازدواج علی (ع) درآورد و خود حضرت هم قبلاً عایشه دختر ابوبکر را تزویج نموده بود. در این اوان نزول احکام اسلام شروع شده و به تدریج در موقع اجرا گذاشته می‌شد. سال اول و دوم هجرت احکام جهاد، روزه، زکوة مال، تغییر قبله، نماز عیدین و در سال سوم حرمت شراب و غیره و همچنین متوالیاً و متدرجاً احکام شریعت نازل و اجرا می‌شد. حضرتش از هنگام نزول حکم جهاد تا آخر حیات طبق تواریخ و سیر ۷۵ مرتبه به حرب با مشرکین و کفار مبادرت فرمود که در ۲۷ مرتبه که جنگ با حضور و فرماندهی شخص خودش صورت گرفته به نام «غزوات» مرسوم شده است، و ۴۸ مرتبه که جنگ به وسیله امرائی که به فرماندهی تعیین فرموده و اعزام داشته است انجام شده به «سرایا» مشهور است، اینک فقط به ذکر غزواتی که حضرتش حاضر بوده اکتفا می‌شود:

۱ - أبوا؛

۲ - بُواط؛

۳ - عُشیره؛

۴ - بدر أُولی؛

۵ - بدر کُبری؛

۶ - بَنی قَینُقاع؛

۷ - سَویق؛

۸ - قَرُقرَة الکدر یا بَنی سَلیم؛

۹ - غَطَفان؛

۱۰ - احد؛

۱۱ - حَمراء الأَسد؛

۱۲ - بَنی النَّضیر؛

۱۳ - بدر صغری؛

۱۴ - بَنی المُصطَلِق؛

- ۱۵ - خندق؛
- ۱۶ - بنی قریظه؛
- ۱۷ - دُومَةُ الْجَنْدَل؛
- ۱۸ - ذات الرِّقَاع؛
- ۱۹ - بَنِي لِحْيَان؛
- ۲۰ - ذی قَرَد؛
- ۲۱ - حُدیبیہ؛
- ۲۲ - خیبر؛
- ۲۳ - ذات السَّلاسل؛
- ۲۴ - فتح مَكَّه؛
- ۲۵ - حُنَین؛
- ۲۶ - فتح طایف؛
- ۲۷ - تبوک.

که شرح هریک در سیر مضبوط و ذکر مشروح آنها در این مختصر میسور نیست.

حضرتش از هنگام ورود به مدینه به شدت گرفتار کار و تنظیم امور و اموال مسلمین گردید، زیرا از طرفی کوشش در ایجاد علاقه دینی و محبت برادری بین مهاجرین که واردین خارج به مدینه بودند و انصار که ساکنین مدینه بودند و سکونت دادن مهاجرین با توجه به حفظ شؤون عفت اسلامی و عدم لطمه به محبت برادری در خانه انصار داشت، و از سمتی به انتشار و اجرای احکام دینی که به تدریج نازل می شد مشغول و از طرفی گرفتار استقرار نظم و امنیت داخلی مدینه و حومه آن در مقابل ضدیت و مخالفت یهودیان ساکن آنجا و پذیرائی و رسیدگی به حال وافدین و واردین و دادن جواب سؤالات آنها که لاینقطع از اطراف به مدینه می آمدند و از سمتی مراقبت مهیا بودن و مجهز داشتن دائم مسلمانان برای دفاع از حمله احتمالی دشمنان و یا مشغول جنگ و جهاد ضروری با آنان بود و از همه سخت تر زحمتی بود که حضرتش در تربیت اخلاقی مسلمانان تحمل می فرمود، زیرا ایجاد روح صداقت و امانت و عفت و تقوی در مسلمانانی که از قبایل مختلف بودند و هریک عادات و رسوم و اخلاق مخصوص به قبیله خود را داشتند و استقرار این افراد مختلف در صف واحد اسلامی و ایجاد حسّ یگانگی و به هم پیوستگی بین آنها و پرورش روح اطاعت کامل از

فرماندهشان در غزوات بود که صورتاً بسیار مشکل و طاقت فرسا و بلکه غیرعملی می‌نمود، ولی حضرتش با زحمت و کوشش بسیار و متانت و حسن گفتار همه این مراتب را به مرحله عمل درآورد و بالاتر اینکه ذات مقدسش با این گرفتاری و اشتغال به همه مصاحبین و معاشرین خود چنان با خوشروئی و بشاشت و گرمی و محبت معاشرت می‌فرمود که گذشته از تصدیق معاصرینش، خداوندش نیز در این باب ستوده، **وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ**<sup>۱۵۱</sup> به حضرتش فرمود.

خلاصه سال ششم هجری رسید در این سال حضرتش طبق خوابی که دیده بود در ماه ذیقعده به قصد انجام حج عزم مکه گردید و هزار و چهارصد نفر از مسلمانان در رکابش حرکت نمودند. کفار قریش چون از عزم آن حضرت مطلع شدند با اینکه تا آن زمان هیچکس را از انجام حج منع نکرده بودند، مصمم شدند که مانع دخول آن حضرت به مکه شوند و خالد بن ولید و مکربن ابی جهل را با جمعی مسلح به بیرون مکه برای ممانعت فرستادند. آن حضرت وقتی به دو منزلی مکه رسید از قضیه مطلع شد و چون ماه حرام بود و نمی‌خواست داخل جنگ شود از راه مستقیم عدول کرده و از بیراهه به طرف مکه راند تا اینکه به جایی به نام حدیبیه رسید. در آنجا توقف فرموده با همراهان به مشورت پرداخت که در مقابل این عمل قریش با آنان چگونه رفتار کند. اصحاب هر یک رائی بزدند و راهی بنمودند. در این اثناء بدیل بن ورقا حضورش رسیده عرض کرد که چه قصد داری و به چه منظور می‌خواهی وارد مکه شوی. فرمود: فقط به قصد ادای حج. بدیل عرض کرد: اگر اجازه دهی من منظور تو را به اطلاع قریش برسانم، شاید آرامش خاطری پیدا کرده از قصد ممانعت منصرف شوند. حضرت اجازه داد، وی برفت و موضوع را با قریش در میان نهاد و پندشان داد که ممانعت از ادای حج عمل صحیحی نیست، ولی آنان پذیرفتند و برای تحقیق بیشتری از منویات حضرت رسول (ص) عروه بن مسعود را نزد پیغمبر فرستادند. به وی نیز در جواب فرمود که جز ادای حج منظوری ندارد. قریش باز هم مطمئن و قانع نشده حلیس بن علقمه را برای تحقیق بیشتری به اردوی حضرت فرستادند. حضرتش برای اطمینان خاطر حلیس فرمود شتران هدی را که آورده بودند جلوی او بردند. وی پس از اطمینان از اینکه مسلمین جز ادای حج منظوری ندارند به مکه مراجعت و قریش را بر منع جمعی که برای ادای مناسک آمده‌اند از ورود به مکه ملامت و سرزنش نمود. ولی سخنان او هم سودی نداد و از لجاجت آنها نکاست. بالاخره حضرت رسول (ص) عثمان را با ده نفر از اصحاب نزد قریش فرستاد که اگر ممکن شود آنها را قانع کرده موضوع را به خوشی خاتمه دهد. قریش عوض موافقت عثمان را توقیف و مانع از مراجعتش شدند و شایعه دروغی در میان همراهان حضرت رسول (ص) منتشر شد که عثمان در مکه به قتل رسیده است. این شایعه باعث عصبانیت و جوش و خروش شدید مسلمین گردید و حضرت رسول (ص) تمام همراهان را جمع نمود که برای مقابله با کفار تا آخرین نفس و بذل جان در جهاد مجدداً بیعت کردند که این بیعت به «بیعت الرضوان» موسوم گردید.

خبر شور و جنبش مسلمین که به اهالی مکه رسید، عده‌ای را برای تحقیق قضایا به اردوگاه حضرت رسول (ص) فرستادند و مسلمین آنها را درعوض عثمان در اردوی پیغمبر توقیف نمودند.

بالاخره اهالی مکه سهیل بن عمرو را برای مذاکره حضور حضرت فرستادند و قضیه منتهی به نوشتن صلح نامه‌ای شد مشتمل بر این مواد:

۱ - متروک شدن جنگ فیما بین حضرت رسول (ص) و قریش از تاریخ صلح نامه تا ده سال؛

۲ - در امان بودن هم پیمانان طرفین در تمام مدت صلح؛

۳ - عدم ممانعت و ترک آزار نسبت به هر کس که بخواهد به یکی از طرفین بپیوندد؛

۴ - اگر از پیروان پیغمبر کسی به سوی قریش برگردد پیغمبر حق تقاضای تسلیم او را نخواهد داشت ولی اگر از قریش کسی بدون اجازه ولی خود به پیغمبر پیوست، پیغمبر در صورت درخواست ولی او بایستی او را به قریش برگرداند؛

۵ - سال آینده پیغمبر و اصحابش می‌توانند به آزادی و راحتی برای ادای حج به مکه بیایند

ولی با دو شرط اول اینکه جز شمشیر اسلحه دیگری نداشته باشند، دوم آنکه بیش از سه روز در مکه توقف ننمایند. خلاصه حضرتش پس از توقف بیست روز در حدیبیه و تنظیم این صلح نامه به مدینه مراجعت فرمود. آنگاه سال بعد که سال هفتم هجری بود طبق صلح نامه حضرتش با دو هزار نفر از مسلمانان برای ادای حج به مکه آمده و پس از توقف سه روز در مکه و انجام اعمال حج به مدینه مراجعت فرمود. قریش در مدت اقامت مسلمین در مکه به واسطه شدت حسد و هم از بیم وقوع تصادف بین آنان و مسلمانان، مکه را تخلیه و در کوه‌های مکه چادر زده توقف کردند و پس از رفتن مسلمین به مکه آمدند.

باری در اول سال هفتم هجرت آیه مبارکه *قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا* نازل و طبق این امر به حضرتش تصمیم گرفت که رسالت خود را به اطراف و اکناف عالم ابلاغ و سلاطین و فرمانروایان جهان را دعوت به اسلام نماید. لذا بر حسب مصلحت دید اصحاب فرمود تا انگشتی از نقره که بر نگین آن محمد رسول الله حک نمودند برای توشیح نامه‌ها تهیه کردند. آنگاه شش نامه به شش تن از پادشاهان نوشت. اولین نامه برای نجاشی پادشاه حبشه؛ دوم برای هرقل امپراطور روم؛ سوم برای کسری پرویز شاهنشاه ایران؛ چهارم برای مقوقس فرمانروای اسکندریه؛ پنجم برای حارث بن ابی شمر فرمانروای شامات؛ ششم برای هوذه بن علاء حنفی والی یمن. و نامه‌ها را بوسیله قاصدان مخصوص نزد هر یک فرستاد که اصل نامه‌ها و جواب آنها علی اختلاف الروایات به شرح در کتب سیر ضبط است.

دو سال از صلح حدیبیه گذشت و سال هشتم هجرت رسید و در این مدت کم عالم اسلام بسیار فرق کرده و وضع ثابت تر و صورت مستحکم تری به خود گرفته بود. یهودیان که خار راه تعالی و مانع پیشرفت ظاهری اسلام بودند از میان برداشته شده و حوزه اسلام تا حدی توسعه یافته بود و اکثر قبایل ساکن اطراف مدینه ایمان آورده و منافقین مدینه ضعیف و ذلیل و زبون شده از

فتنه انگیزی بازمانده بودند. مهاجرین نسبتاً سرو سامانی گرفته از رنج و تعب و تهی دستی نجات یافته بودند، امور مدینه و حومه آن تا حدی منظم شده، کاملاً تحت سلطه و نفوذ پیغمبر قرار گرفته بود. در چنین احوالی بود که اتفاق تازه‌ای رخ داد و آن چنین که بود بین قبیله بنی بکر و کنانه که هم پیمانان قریش بودند و قبیله بنی خزاعه که هم پیمانان پیغمبر بودند اختلافی پیش آمد و منجر به جنگ گردید و قبیله خزاعه در جنگ پیروز شدند. بنی بکر از قریش که هم پیمانانشان بودند علیه بنی خزاعه کمک خواستند. چند نفر از بزرگان قریش برخلاف صریح متن صلح نامه بین آنان و پیغمبر با عده‌ای به عنوان یاری بنی بکر بر بنی خزاعه تاخته و آنان را مغلوب و بیست نفر از آنها را کشتند.

بنی خزاعه شکایت به نزد پیغمبر آورده از قریش بنالیدند. حضرتش مطابق قواعد هم پیمانی درصدد کمک بنی خزاعه برآمد، به قریش پیغام فرستاد که یا خونبهای کشتگان بنی خزاعه را که برخلاف مواد صلح نامه به آنها حمله کرده‌اند بپردازند و از حمایت بنی بکر دست بردارند یا صلح نامه حدیبیه را پس داده و آن را لغو شده و کان لم یکن شمارند. قریش صلح نامه را پس دادند و این خود اعلام ابطال صلح یا اعلان جنگ به پیغمبر شمرده شده، پس آن حضرت بر حمله به مکه تصمیم گرفت و برای مخفی ماندن تصمیم وی برمکبان مکاتبه به مکه را ممنوع نمود. آنگاه روز دوم رمضان سال هشتم هجرت از مدینه روانه شده و در چاه عقبه برای سان لشکر توقف فرمود.

عده مهاجرین نهصد نفر بودند که سیصد اسب داشتند و عده انصار چهار هزار نفر بودند که پانصد اسب داشتند و دوهزار هم افراد مختلف قبایل اطراف مدینه بودند و در طی طریق به سمت مکه نیز جمعی به تدریج به حضرتش می‌پیوستند، چنانکه وقتی به حدود مکه رسیدند ملازمان رکاب آن حضرت قریب ۱۲ هزار نفر بودند. مردم مکه و قریش با اینکه اطلاع صحیحی از عزیمت آن حضرت نداشتند، نظر به اینکه نقص عهد و ابطال صلح از طرف آنها ناشی شده بود مضطرب و بیمناک بودند و انتظار عکس‌العملی از طرف پیغمبر داشتند، لذا جمعی از آنان از جمله عباس بن عبدالمطلب عموی آن حضرت با اهل و عیال عازم مدینه شده و در بین راه با پیغمبر مصادف و اسلام آوردند. جمعی دیگر از آنها مثل ابوسفیان و حکیم بن حزام که بر کفر پایدار و تن به اسلام در نمی‌دادند در کار خود مردّد و متحیر بودند، بعضی هم فکر مقاومت را در مخیله خود می‌پروراندند.

در چنین احوالی ابوسفیان و بدیل بن ورقا برای خبرگیری از اطراف مکه از شهر خارج شده به طرف وادی پیش رفتند که ناگاه خود را نزدیک سپاه فراوان پیغمبر دیدند و قبل از آنکه بتوانند به عقب برگردند دیده بانان سپاه آنها را دیده و دستگیر کردند. در این بین اتفاقاً عباس عموی پیغمبر در حالی که بر قاطر پیغمبر سوار بود از آنجا گذشت و آنها را گرفتار دید و ابوسفیان را بنا بر سابقه دوستی و رفاقت از آنها گرفته و ردیف خود سوار کرده به حضور حضرتش آورد و اصحاب که ابوسفیان دشمن سرسخت و قائد سپاه کفر را گرفتار دیدند خواستند به قتل برسانند. حضرت رسول (ص) مانع شده وی را دعوت به اسلام کرد، ابوسفیان کرهاً اسلام آورد، آنگاه حضرت رسول (ص) وی را فرمود که قبل از آن حضرت به مکه برود و به مردم اعلام کند که اشخاصی که بدون اسلحه



به مسجدالحرام بروند و یا به منزل ابوسفیان پناهنده شوند یا به منزل خود رفته در خانه را ببندند در امان خواهند بود.

سپس حضرتش سپاه را رژه داده و به چهار دسته تقسیم و در تحت چهار لوا و فرماندهی چهار نفر:

۱ - زبیر بن العوام؛

۲- خالد بن ولید؛

۳ - قیس بن سعد بن عباده؛

۴ - ابو عبیده بن جراح

قرارداد و منطقه ورود هریک از دسته‌ها را سمتی تعیین فرمود که از چهار سمت مکه را فرا گیرند و خود حضرتش با معدودی از خواص اصحاب هم از طرفی به جانب مکه روانه شد. هنگام ورود مسلمین جز اندک مقاومتِ عکرمه بن ابی جهل و صفوان بن امیه که در مقابل دسته خالد بن ولید نموده و شکست خورده، متواری شدند به مانع و رادعی برخورد نکردند و حضرت پیغمبر (ص) در روز سیزدهم یا بیستم رمضان سال هشتم هجرت با فتح و پیروزی وارد مسجدالحرام گردید و به دور خانه هفت شوط طواف کرد. آنگاه فرمود تا درب خانه کعبه را گشودند و تمام بت‌های خانه را بشکست و بعضی از بتان که بر بالای طاقچه دیوار خانه بود و دست حضرت رسول (ص) نمی‌رسید به علی (ع) فرمود که پای بر دوش مبارکش نهاد و آنها را انداخته درهم شکست. آنگاه فرمود که مردم مکه در مسجدالحرام مجتمع شدند. پس به خانه کعبه تکیه داده خطاب به مردم فرمود که ای مردم مکه اکنون که بر شما مسلط شده و غلبه پیدا کرده ام درباره رفتار من با خودتان چه می‌اندیشید و انتظار چه رفتاری از من دارید؟ سهیل بن عمر از طرف مردم جواب داد که جز خیر و خوبی و عفو و کرامت از چون تو برادر و برادرزاده کریم انتظاری نداریم! حضرت فرمود: من همان میگویم که برادرم یوسف به برادرانش گفت: لا تُثْرِبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ <sup>۱</sup>، آنگاه به صدای بلند فرمود: *أَنْتُمْ الطُّلُقَاءُ*. شما همه آزادید به خانه‌های خود بروید. آنگاه بنابر اختلاف اقوال پس از توقف ۱۶ یا ۲۳ روز در مکه و تنظیم امر حجابت خانه کعبه و سقاییت زمزم و سایر امور داخلی مکه، روز ششم شوال عتاب بن اسید را به حکومت مکه تعیین فرموده خود با سپاه به طرف حنین رفته و غزوه حنین را به پیروزی به پایان رسانده، سپس به غزوه طایف پرداخت و آن را نیز فاتحانه خاتمه داد و با فتح و پیروزی سالم‌اً غانماً به طرف مدینه حرکت فرمود و در اواخر ذیقعدده یا اوائل ذیحجه وارد مدینه گردید، تا اینکه سال نهم هجری رسید و خبری در مدینه منتشر شد که قیصر روم سپاهی برای حمله به مدینه تجهیز نموده است. حضرت رسول (ص) مسلمین را گرد آورده و سپاهی مجهز نمود و علی (ع) را به خلافت خود در مدینه گذاشت، خود با سپاه به طرف شامات روانه گردید و تا قریه تبوک واقع بین مدینه و شام براند. آنگاه بیست روز در آنجا توقف فرمود و چون از سپاه روم اثری

دیده نشد و ظاهر گردید که خبر قصد حمله قیصر به مدینه کذب بوده است به مدینه مراجعت فرمود. و این آخرین غزوه آن حضرت بود که به نام غزوه تبوک موسوم شد. و هم در این سال سوره براءت که فرمان طرد مشرکین از خانه کعبه است نازل شد و پیغمبر ابتدا به وسیله ابوبکر آن را برای ابلاغ به مردم مکه به آنجا فرستاد ولی بعداً بر اثر امر الهی علی علیه السلام را از عقب ابوبکر روانه فرمود که سوره را گرفته خود به مکه برد و به مردم ابلاغ نمود. و هم در این سال قضیه مباحله با نصاری نجران پیش آمد و حضرت طبق فرمان *قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبْنَانَا*<sup>۱۱۷</sup> به مباحله مبادرت فرمود<sup>۱۱۸</sup>. آنگاه سال دهم هجرت رسید و حضرتش برای گزاردن حجّ به مکه آمد و پس از ده روز توقف و ادای حجّ به طرف مدینه عزیمت فرمود و چون به اراضی غدیر جحفه که به «غدیر خم» مشهور است، رسید در آنجا برای اجرای فرمان الهی و ابلاغ دستور ربّانی که به امر صریح *یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک*<sup>۱۱۹</sup> ابلاغ آن تأکید و به مضمون *وإن کم تفعّل فما بلغت رسالتہ*<sup>۱۲۰</sup> بر ترک ابلاغ آن تهدید شده بود، یعنی نصب علی بن ابیطالب (ع) به خلافت و تعیین وی به وصایت و فریضه قرار دادن ولایت او بر امت، توقف فرمود و آنقدر تأمل کرد تا عقب مانده‌های قافله رسیدن و جلو رفته‌ها را برگرداند. پس همگی را که طبق بعضی روایات ۷۰ هزار نفر گفته‌اند به دور خود جمع کرد و فرمود تا منبری از جهاز شتر در میان جمع ترتیب دادند، آنگاه بر بالای آن رفته بعد از بیان خطبه مفصلی که در تمام کتب و سیر ضبط است، علی (ع) را بر بالای منبر خواسته بازوی وی را بگرفت و وی را به مردم نشان داده فرمود: *ایها الناس من کنت مولاه فهذا علی مولاه*<sup>۱۲۱</sup> و با عبارات مختلف و بیانات مکرر و مترادف خلافت و وصایت وی را تصریح و ولایتش را فریضه قرار داد. سپس فرمود تا چادری مخصوص برای بیعت مردم با علی (ع) به خلافت نصب کردند و حاضرین حضرتش همه با علی (ع) بیعت کردند؛ من جمله خلیفه دوم هنگام بیعت با علی (ع) گفت: *بخ بخ لک یا علی اصبحت مولای و مولای کل مؤمن و مؤمنه*<sup>۱۲۲</sup>.

پس از خاتمه ابلاغ امر ربّانی و اتمام کار به طرف مدینه حرکت فرمود و پس از ورود به مدینه چندانی نگذشت که برای غزای روم دستور تجهیز سپاهی از وجوه مهاجر و انصار با شرکت کبار اصحاب و اصحاب کبار صادر فرمود و اسامه بن زید را به امارت و فرماندهی لشکر تعیین و امر کرد که هرچه زودتر جانب شام رهسپار شود. اسامه حسب الامر از مکه خارج و محلی را موسوم به ارض جرف لشکرگاه کرد و به تجمع سپاهیان و آماده کردنشان برای حرکت مشغول گردید، حضرتش هم نیز مکرراً و مؤکداً به اصحاب می‌فرمود: *جهّزوا جيش أسامة لعن الله من تخلف عن جيش أسامة*<sup>۱۲۳</sup>، مع ذلک چنانکه تاریخ گوید عده‌ای از کبار اصحاب در رفتن به لشکرگاه تکاهل و تساهل داشته و تردید و تأمل می‌نمودند. از قضا همان ایام حضرت رسول (ص) مریض شد و مرض حضرتش بر تردید و تأمل قسمتی از اصحاب که مأمور عزیمت با اسامه بودند و تجرّی آنها بر تخلف از دستور و عدم حضور در لشکرگاه افزود، لذا حرکت اسامه هر روز به تأخیر می‌افتاد تا اینکه مرض آن حضرت شدید شد و وقتی که جمعی از اصحاب به عیادتش آمدند، فرمود: *هلموا الی اکتب ککم کتاباً کن تصلوا بعدی ابدًا*، کاغذ و قلمی بیاورید که برای شما چیزی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید. قسمتی از حاضرین در اجرای فرمان تردید و ملاحظه و در وجوب امر مبارکش مغالطه کردند

و به قیل و قال پرداختند و بعضی‌ها سخنانی که لایق مقام نبوت نبود گفتند، لذا حضرتش آنها را از حضور خود طرد کرد و بالاخره پس از ۱۳ یا ۱۴ روز بیماری بنابر اختلاف روایات روز دوشنبه ۲۸ ماه صفر یا ۱۲ ربیع الاول سال یازدهم هجرت روح مقدسش به لقای پروردگار نائل آمد و امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) با کمک عباس و فضل و قثم فرزندان عباس بدن مطهرش را غسل دادند و تا روز چهارشنبه یعنی سه روز جنازه مقدسش را برای اینکه همه مسلمین از فیض نماز بر آن حضرت بهره مند شوند دفن نکردند. آنگاه روز چهارشنبه بدن مبارکش را در خانه خود آن حضرت که مسکن عایشه بود دفن نمودند، صلوات الله و سلامه علیه و علی آله، سن مبارکش هنگام رحلت ۶۳ سال بود، که چهل سال قبل از بعثت و سیزده سال بعد از بعثت در مکه و ده سال بعد از هجرت در مدینه سپری شد.

### زوجات آن حضرت: ازدواج آن حضرت در سراسر زندگی یازده تن بودند:

- ۱ - خدیجه بنت خویلد؛
- ۲ - سوده بنت زمعه؛
- ۳ - عایشه بنت ابی بکر؛
- ۴ - حفصه بنت عمر؛
- ۵ - زینب بنت خزیمه؛
- ۶ - ام سلمه بنت حدیفه؛
- ۷ - زینب بنت جحش؛
- ۸ - جویریة بنت الحارث؛
- ۹ - ام حبیبه بنت ابوسفیان؛
- ۱۰ - صفیه بنت حیی بن أخطب؛
- ۱۱ - میمونه بنت حارث بن جون.

که از این مخدرات دو تن: خدیجه بنت خویلد و زینب بنت خزیمه، در حیات آن حضرت وفات یافتند و نه تن دیگر هنگام رحلت آن حضرت حیات داشتند. حضرتش غیر از این مخدرات ازواج آزاد و حرّه کنیزانی هم داشت که بعضی از آنها شرف هم خوابگی آن حضرت را دریافتند که یکی از آنها ماریه قبطیه بود که به واسطه فرزندی که از آن حضرت به نام ابراهیم داشت از میان آنان مشهور است.

**اولاد آن حضرت:** اولاد آن حضرت هفت نفر بودند که شش نفر آنها از بطن مخدّره امّ المؤمنین بنت خویلد بود: چهار دختر و دو پسر. پسران، اوّل: قاسم نام داشت که کنیت حضرت از او گرفته شده که قبل از بعثت متولد شده و در دو سالگی درگذشت؛ دوّم: عبدالله که هم در مکه متولد و در کودکی وفات یافت. و دختران، اوّل: زینب که در سال پنجم ازدواج پیغمبر با خدیجه در مکه متولد و در سال هشتم هجرت وفات کرد؛ دوّم: رقیه که سه سال بعد از تولد زینب در مکه متولد شد و در سال نهم هجرت در مدینه رحلت کرد؛ سوّم: أمّامه مُکناة به امّ کلثوم که پس از رقیه متولد و در سال نهم هجرت وفات کرد؛ چهارم: فاطمة زهرا سلام الله علیها که در جمادی الاولی سال پنجم بعثت متولد و در شوال یا ذیحجه سال دوم هجرت به ازدواج علی (ع) درآمد؛ و هفتمین اولاد حضرت رسول، پسری بود به نام ابراهیم از بطن ماریه قبطیه کنیز آن حضرت که در سال هشتم هجرت متولد و در سال دهم هجرت وفات کرد و حضرتش را هنگام رحلت جز فاطمه زهرا سلام الله علیها فرزندی نبود.

**معجزات آن حضرت:** حضرتش را معجزه و کرامت لا تُعدّ ولا تُحصی بود ولی اهمّ معجزات وی، اول: قرآن کریم دوم: شقّ القمر و سوم: مباحله با نصارای نجران است. فرمایشات حکمت آیاتش چندان زیاد که از حیز احصا بیرون و قسمتی از آنها در دفتری به نام نهج الفصاحه جمع آوری و طبع و نشر شده است.

### معاصرین آن حضرت از سلاطین جهان و امراء زمان:

در ایران:

۱ - کسری انوشیروان؛

۲ - هرمزبن انوشیروان

۳ - خسرو پرویز

۴ - شیرویه

۵ - یزدجرد شهریار.

در حبشه: نجاشی.

در روم:

۱ - موریقوس؛

۲ - هراقلیوس مشهور به هرقل.

در شام:

۱ - ایهم بن جبلة؛

۲ - منذر بن جبلة

۳ - شراحيل بن جبلة

۴ - حارث بن شمر.

در یمن:

۱ - سيف بن ذی یزن

۲ - هرير

۳ - مرزبان بن هرير

۴ - هودة بن علی حنفي.

در حیره؛

۱ - قابوس بن منذر

۲ - منذر بن ماء السماء

۳ - نعمان بن منذر.

در اسکندریه: مَّقْوِس.

در زمان حیات آن حضرت چهار نفر مدعی کاذب نبوت پیدا شد که دروغ ادعای نبوت کردند و به اندک مدتی کذبشان واضح گردید و رسوا شدند:

۱ - مُسَيْلَمَةُ بن شمامة

۲ - سَجَّاح بنت حارث بن سوید؛

۳ - اسود بن كعب عنسی؛

۴ - طليحة بن خُوَيْلِد اسدی.

- 
- ۱۱۱ - بخوان به نام پروردگار خویش که بیافرید (سوره علق، آیه ۱).
- ۱۱۲ - پس بانگ درده بدانچه مأمور شدی و روی برگردان از شرک ورزان (سوره حجر، آیه ۹۴).
- ۱۱۳ - پاک و منزّه است خدائی که سیر داد بنده اش را (سوره اسراء، آیه ۱).
- ۱۱۴ - تو برادر من در دنیا و آخرت هستی.
- ۱۱۵ - تو بر خُلُقِ عظیم هستی (سوره قلم، آیه ۴).
- ۱۱۶ - امروز بر شما هیچ نکوهشی نیست (سوره یوسف، آیه ۹۲).
- ۱۱۷ - بگو: بیائید بخوانیم ما فرزندان خود را و شما فرزندان خود را (سوره آل عمران، آیه ۶۱).
- ۱۱۸ - طبق روایات معتبره مباحله انجام نشد.
- ۱۱۹ - ای پیامبر آنچه را از پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن (سوره مائده، آیه ۶۷).
- ۱۲۰ - و اگر نکنی رسالت او را ادا نکرده ای (سوره مائده، آیه ۶۷).
- ۱۲۱ - ای مردم هرکس من مولای او هستم، اینک علی مولای اوست.
- ۱۲۲ - به به بر تو ای علی که مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمنی شدی.
- ۱۲۳ - لشکر اُسامه را تجهیز کنید که لعنت خدا بر کسی باد که از آن اجتناب کند.